



داستانِ امروز درباره‌ی دُکتری است که در آراک به دُنیا آمده است. ۱

این دُکتر برای درس و دانش، در آمریکا بوده است. ۲

دُکتر اکبری، دُکترِ کودکان است. او کارش را بسیار دوست دارد. ۳

او مردی نیکوکار است. او به نیازمندان کمک می‌کند. ۴

او شش کتاب با ارزش برای درمانِ بیماریِ کودکان آماده کرده است. ۵

او برای کمک به آسایشِ مردمِ کشورش، به ایران آمده است. ۶

یک شب که آسمان تاریک شده بود، او بیمارستان را ترک کرد. در تاکسیِ زرد نشست. ۷

راننده‌ی تاکسی دُکتر را آشنا می‌دید. ۸

راننده با اشک دُکتر را شناسایی کرد. او شاد شده بود. ۹

او در کودکی یکی از بیمارانش را شناسایی کرده بود. ۱۰

دُکتر تک‌تک بیمارانش را به یاد دارد. ۱۱

بیماران نیز دُکترِ درست‌کار را از یاد نینمی‌برند. ۱۲

راننده‌ی تاکسی، شماره‌ی دُکتر را یادداشت کرد تا در آینده نیز با او تماس داشته باشد. ۱۳

به سؤال‌های زیر با یک جمله پاسخ بده.

چرا دکتر اکبری در آمریکا بوده است؟ **برای درس و دانش**

دکتر کتاب‌هایش را برای چه آماده کرده است؟ **برای درمان بیماری کودکان**

چرا دکتر اکبری به ایران برگشت؟ **برای کمک به آسایش مردم کشورش** ..

چرا راننده‌ی تاکسی شماره‌ی دکتر را یادداشت کرد؟ **تا در آینده با او تماس داشته باشد.**

جدول زیر را با کلمه‌های خواسته شده کامل کن.

ک ک	کودک	اشک	درست کار
ش ش	کشورش	شناسایی	شش
ی ی	یکی	آینده	آسایش
ا ا	دکتر	کمک	می کند
ای ی ای	تاریک	بیماران	کودکی

زیبا بنویس

ک ک ک ک

کُنگ

کودک

اُردک در آب شنا می‌کند

